

پس از جنگ دوم جهانی جنبش ملی در سراسر قاره آفریقا و آسیا گسترش یافت. محافل و زمامداران غرب ابتدا کوشش کردند این جنبش را سرکوب کنند، ولی با عدم موفقیت مواجه شدند، پس چاره‌ای نبود جز آنکه از در سازش با آن در آیند.

هارولد ماکمیلان نخست‌وزیر وقت انگلیس در نطقی که در فوریه ۱۹۶۰ در شهر کیپ‌تون در آفریقای جنوبی ایراد می‌کند چنین اظهار می‌دارد:

"نیروی آگاهی ملی آفریقا مهمترین اثری است که پس از ترک لندن در یک ماه گذشته در من به‌وجود آمده است. نسیم تغییرات در سراسر قاره آفریقا می‌وزد.

"ما چه آنرا دوست داشته باشیم و چه نداشته باشیم، رشد آگاهی ملی یک واقعیت سیاسی است. همه ما باید آنرا به‌مثابه یک واقعیت بپذیریم. سیاست‌های ملی باید آنرا به‌حساب آورد. . . . من صمیمانه معتقدم اگر بدین واقعیت گردن نگذاریم تعادل ناستوار شرق و غرب را به‌خطر خواهیم انداخت. . . . بنظر من مهمترین مسئله نیمه دوم قرن بیستم گرایش مردم غیرمتعهد آسیا و آفریقا به‌شرق یا به‌غرب است."

اظهارات ماکمیلان نکات مهمی را آشکار می‌سازد. نخست آنکه امپریالیسم باید برای اینکه در صحنه سیاست جهانی با ورشکستگی مواجه نشود، واقعیت تغییرات دنیای سوم را درک کند. دیگر آنکه ناسیونالیسم کشورهای تازه استقلال‌یافته لزوماً و ذاتاً "دشمن نظامات سرمایه‌داری غرب نیست، و بالاخره، با شناسایی این جنبش و کوشش در راه کنار آمدن با آن باید این کشورها را در اردوی غرب نگهداشت و روابط تازه بر بنیانی تازه با آنها برقرار کرد.

استعمار نو یا نوامپریالیسم معرف این رابطه جدید است. یعنی با پایان یافتن نظام مستعمراتی، استعمار و روابط امپریالیستی لزوماً

خاتمه نمی‌یابد. استعمار به‌طور عمده به‌شکل وابستگی اقتصادی، فنی، و تجاری باقی می‌ماند. از اینرو رهبران کشورهای در حال توسعه از خطر تازه پرده برداشته، و کلمات "استعمار نو" در کشورهای آسیائی، آفریقائی و آمریکای لاتین به‌واژه عامی بدل شد.

اصطلاح استعمار نو، برای نخستین بار در آغاز سال‌های دهه ۱۹۵۰ در فرانسه به‌وسیله علاقه‌مندان به‌مسائل اجتماعی عنوان شد، و از طرف رهبران کشورهای متعهد در سال‌های دهه ۱۹۶۰ وسیعاً به‌کار برده شد. بعضی از رهبران ضد استعمار آسیائی و آفریقائی بیشتر روی عنصر کنترل به‌عنوان نوع تازه استعمار تکیه می‌کردند. مثلاً "سوکارنو از "کنترل اقتصادی، کنترل فکری، کنترل جسمی، به‌وسیله دسته‌کوچکی از بیگانگان در داخل کشور"<sup>۲</sup> صحبت می‌کند. قوام نکرومه به‌موضوع به‌طور مشخص‌تری اشاره کرده، و وابستگی اقتصادی مستعمرات آفریقائی فرانسه را با بازار مشترک به‌منزله استعمار نو تقبیح می‌کند.

در سومین کنفرانس همه مردم آفریقا که در ۱۹۶۱ در قاهره تشکیل شد، جنبه‌های اصلی استعمار نو، به‌طور جامعی به‌شرح زیر به‌ضابطه در آمد:

"کنفرانس اعلام می‌دارد که استعمار نو ادامه نظام مستعمراتی در کشورهای جدیدالتأسیس با وجود شناسائی رسمی استقلال سیاسی آن

کشورها است، که به صورت سلطه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی و یا فنی اعمال می‌شود. استعمار نو بزرگترین تهدید برای کشورهای تازه استقلال یافته آفریقا یا آنهایی که در جریان کسب آن هستند، به شمار می‌رود.

کنفرانس موارد زیرین را که از مظاهر استعمار نو است تقبیح می‌کند.

الف) دولت‌های دست‌نشانده، که آلت دست امپریالیسم بوده و از بعضی از رؤسای قبایل، عناصر ارتجاعی، سیاستمداران ضدتوده‌ای، بورژوازی بزرگ کمپرادور... ترکیب یافته‌اند.

ب) گروه‌بندی‌های دولتی...

ج) تجزیه آگاهانه سیاسی و ایجاد کشورهای مصنوعی.

د) تجاوز اقتصادی قدرت‌های اقتصادی... و ادامه وابستگی اقتصادی پس از شناسائی رسمی استقلال ملی.

ه) شرکت در بلوک‌های اقتصادی استعماری....

و) مداخله اقتصادی پس از استقلال توسط قدرت‌های خارجی به وسیله سرمایه‌گذاری، اعطای وام....

ز) وابستگی، مستقیم پولی....

ک) ایجاد پایگاه‌های نظامی....<sup>۳</sup>

از مطالب بالا چنین مستفاد می‌شود، که در شرایط استعماری تازه، ساخت اقتصادی و اجتماعی، حقوقی کشورهای نو استقلال آن‌چنان سازمان داده می‌شود که منافع استعمارگران به صورت تازه حفظ خواهد شد. هدف استعمار نو جلوگیری از تثبیت استقلال کشورهای جدیدالتأسیس و حفظ وابستگی آنها به نظام سرمایه‌داری جهانی است. برای تأمین این منظور دولت‌های استعماری باید به‌طور فعال در روابط اقتصادی بین-المللی مداخله نمایند. و بالاخره مهمترین جنبه استعمار نو وابستگی همیشگی اقتصادی کشورهای تازه به اقتصاد کشورهای متروپل است.

ایده‌تولوژی "استعمار نو" که وسیعاً مورد بهره‌برداری رهبران کشورهای جهان سوم قرار گرفته است، به‌دامن زدن مبارزه ملی، بالا بردن سطح آگاهی سیاسی مردم و بسیج آنها در راه دفاع از حکومت‌های ملی یاری رسانده‌است. رهبران کشورهای جهان سوم برای ایجاد زمینه وحدت ملی بین اقوام و قبایل مختلف، استعمار خارجی را عامل تفرقه و روزگار سیاه خود معرفی کرده، و مدعی شدند با پایان یافتن دوران حاکمیت سیاسی امپریالیسم موانع در راه پیشرفت‌های سریع اقتصادی و اجتماعی از میان خواهد رفت. اما دیری نگذشت که معلوم شد مشکلات اساسی زندگی اجتماعی و قبل از همه دشواری‌های اقتصادی هم‌چنان به حال خود باقی است. و بنابراین هیچ‌چیز آسان‌تر از آن نبود که بار تمامی گناهان بر دوش "امپریالیست‌ها" و "نوکران" آنها گذاشته شود. و بدین ترتیب هم با حمله به قدرت‌های خارجی از نظر افکار عمومی برای خود کسب وجه و آبرو نمایند. و هم پایه‌های حکومت خود را محکم‌تر سازند.

هیاهویی که از طرف بورژوازی محقر این کشورها علیه امپریالیسم به‌راه انداخته شده، گاه بی‌شاهت به‌خرده‌گیری‌های خرده بورژوازی از بورژوازی بزرگ نیست. قرار دادن بار همه گناهان بر دوش کشورهای امپریالیستی، البته پاسخ ساده‌ای برای توجیه خطاهای خود، و انحراف افکار عمومی از مشکلات واقعی زندگی، و بدتر از آن ایجاد روحیه کاذب "ملی" و بهره‌برداری از آن به‌نفع گروه‌های معینی است. ولی چاره‌ساز دردهای اجتماعی و اقتصادی نیست. علت شکست بسیاری از سیاست‌های اقتصادی این کشورها در درجه اول در سیاست‌های ناسالم و ضد مردمی خود آنها نهفته است.

در روند تحولات اجتماعی و سیاسی پس از جنگ آگاهی اجتماعی مردم مستعمرات به‌طور فوق‌العاده‌ای افزایش یافت، و تقاضاهای آنها برای بهبود شرایط زندگی روز بروز زیادتر شد، به‌همین مناسبت آنها از

دولت‌های ملی خود طلب کردند، به حل مسائل اجتماعی و اقتصادی مردم  
بیاندیشند، و راه‌چاره‌ای برای درمان دردها پیدا کنند.

اما دولت‌های "ملی" به جای کوشش در سر و سامان دادن به  
مسائل زندگی مردم، سرگرم زدویندهای خصوصی و گروه‌بندی‌های سیاسی  
شده، و برای خاموش ساختن مردم از وسائل خشونت‌آمیز استفاده کردند.  
بدین‌سان ایده‌ئولوژی "استعمارنو"، یعنی ایده‌ئولوژی بورژوازی ناز به  
دوران رسیده، که زمانی به‌عنوان عامل نیرومندی برای وحدت ملی مردم  
مستعمرات به‌کار برده شده بود، حال به‌عنوان وسیله‌ای برای تحمیل آنها  
و تأمین هدف‌های قشرها و گروه‌های معین، در داخل به‌کار برده می‌شود.  
بدیهی است برای آنها که قادر نیستند مسائل را در شرایط  
زمانی و مکانی مورد بررسی قرار دهند، درک این چرخش‌های تاریخی  
چندان آسان نخواهد بود.

### ناسیونالیسم و ملیتاریسم

با آزادی مستعمرات و تشکیل دهها کشور تازه استقلال یافته،  
هر یک از آنها به‌راهی برای ایجاد جامعه سرمایه‌داری در تلاش است.  
کشورهائی مانند اندونزی، نیجریه، زئیر به‌رهبری بوروکراسی  
نظامی و از میان بردن آزادی‌های دموکراتیک، کشوری مانند هند از  
طریق دموکراسی پارلمانی، و کشورهائی مانند آرژانتین و برزیل به‌کمک  
دیکتاتوری نظامی، و کشوری مانند اوگاندا با دیکتاتوری خونین قبیله‌ای،  
و بالاخره کشورهائی نظیر مصر، سوریه و برمه از طریق "راه غیر سرمایه  
داری"، همه در راه وصول به یک هدف یعنی گسترش مناسبات کالائی و  
استقرار نظام سرمایه‌داری می‌کوشند، اگرچه با آثار اجتماعی متفاوت.

تحولات اجتماعی در بعضی از این کشورها تدریجی و انتقال  
قدرت از روابط کهنه به روابط تازه به‌صورت صلح‌آمیز، و در بعضی دیگر

به شکل خشونت آمیز انجام می گیرد. ترکیب و نحوه شرکت طبقات اجتماعی در روند این تحولات اثر تعیین کننده ای باقی گذاشته، و در مورد شکل گیری سیاست این دولت ها در مورد مسئله ملی نقش مهمی دارد.

مسئله مبارزه با امپریالیسم و سیاست تجاوزکارانه آن هنوز هم از جنبه های اصلی سیاست خارجی دولت های ملی را در مستعمرات تشکیل می دهد، زیرا سرمایه های انحصاری جهانی به آسانی حاضر نیستند از مداخله در امور کشوری دیگر دست بردارند. ولی در کنار این گرایش عمومی، گرایش دیگری که عبارت از اختلافات ملی کشورهای تازه به دوران رسیده با یکدیگر است در حال رشد و نمو می باشد.

هر قدر روابط بورژوازی در این کشورها محکم تر می شود، مسئله تجدیدنظر در مرزهای سیاسی و مداخله سیاسی و اقتصادی در امور کشورهای هم جوار دامنه بیشتری می گیرد. تشدید اختلافات ملی بین کشورهای جهان سوم صرف نظر از اینکه آتش کینه و دشمنی ملی را شعله ور می سازد، و بدین سان مانع ایجاد همکاری های فرهنگی و اقتصادی منطقه ای، که این کشورها سخت بدان نیاز دارند می گردد، موجب صرف مبالغ بزرگی از بودجه ملی برای هزینه نظامی می شود. هزینه های بزرگ نظامی در بیشتر کشورهای جهان سوم بار سنگینی بر اقتصاد ملی این کشورها به شمار می رود، و تقویت روحیه نظامی گری تحول سالم و دموکراتیک جامعه را به خطر می اندازد.

برخوردهای نظامی بین کشورهای جهان سوم، و رشد ناسیونالیسم ناسالم، تاکنون موجب خسارات مادی و معنوی فراوانی گردیده است. استقرار ناسیونالیسم یهود در خاورمیانه و هدف های آن در تشکیل دولت بزرگ یهود، نه تنها موجب آواره ساختن صدها هزار فلسطینی از خانه و کاشانه خود گردیده بلکه موجب رشد ناسیونالیسم ارتجاعی در جهان عرب نیز شده است.

لشگرکشی اندونزی به تیمور شرقی و مراکش به صحرای غربی و

اختلافات ارضی سومالی و حبشه، خبر از گرایش‌های شومی می‌دهد که پیش‌بینی عواقب آن چندان دشوار نیست.

در کشورهایی که جنبش ضد امپریالیستی دارای ریشه‌های عمیق دموکراتیک است، و از سنت‌ها و ایده‌نولوژی‌های کهن و بازدارنده آزادتر است، از زیان‌های ناسیونالیسم راست مصونیت بیشتری وجود دارد.

قدرت‌های بزرگ نیز بنوبه خود، از تشدید تناقضات و برخوردهای ملی و ارضی بین کشورهای نو بنیاد سود فراوان می‌برند، زیرا از طرفی با فروش مقادیر عظیمی ساز و برگ نظامی به کشورهای در حال توسعه، به اقتصاد در حال رکود خود رونق می‌بخشند، و از طرف دیگر با صرف بخش عمده‌ای از بودجه آن کشورها در راه تجدید تسلیحات نظامی، مانع قوت گرفتن اقتصاد ملی آنها که به‌نوبه خود رقیبی برای کشورهای بزرگ خواهد شد، می‌گردند. علاوه بر آن تشدید اختلافات ملی، مانع ایجاد جبهه مشترک نیرومندی از آن کشورها در برابر قدرت‌های بزرگ امپریالیستی می‌شود.

ناسیونالیسم تا آنجا که به آزادی ملتی از اسارت ملت دیگر، شکوفائی فرهنگ و هنر مردم و بدینوسیله به فرهنگ جهانی، تشکل و بیداری توده‌ها، و بالاخره گسترش و تکامل اقتصاد ملی خدمت می‌کند مفرقی است. اما آنجا که به‌صورت عاملی برای پایمال کردن و نادیده گرفتن حقوق و فرهنگ ملل دیگر و اسارت اقتصادی آنها و پخش تخم نفاق و جدائی بین ملت‌ها عمل می‌کند، بازدارنده است.

همانگونه که برقراری آزادی‌های فردی موجب تکامل اندیشه و استعداد‌های انسان می‌گردد و جامعه انسانی که از ترکیب افراد بوجود آمده غنی و بارور می‌شود، برقراری آزادی‌های ملی و اعطای حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود نیز موجب رشد و شکوفائی فرهنگ خانواده بشری می‌شود. اما هر گاه

آزادیهای فردی بزیان منافع عمومی جامعه گسترش یابد خود بمانعی نه تنها در راه تکامل جمع بلکه در نهایت خوشبختی فرد بدل می شود. تکیه روی ویژه گیها و منافع ملت معین بزیان ملت های دیگر و دنباله روی از سیاست برتری ملی و سلطه جوئی بر سایر ملتها نه تنها مانع امنیت و آسایش بین المللی است بلکه در نهایت سعادت و خوشبختی آن ملت را نیز بخطر خواهد افکند. جامعه بشری فقط از راه وحدت آزاد هم استعدادها و منابع خود و دوری از سلطه جوئی و جدائیهای ملی می تواند کره زمین را آباد و قابل زیست سازد.

در کشاکش مبارزه ملت های کوچک با ملت های بزرگ، سرمایه های کوچک ملی با سرمایه های بزرگ انحصاری، این مبارزات تا زمانی که به رشد و شکوفائی فرهنگ جهان، وحدت مردم در سراسر جهان، و اعتلاء اقتصاد ملی و گسترش نیروهای مولده در جهان خدمت می کند مترقی است، و آنجا که این مبارزات بین مردم و ملت های جهان جدائی انداخته، و آنها را در برابر هم قرار می دهد، و به هدف های کوتاه بینانه خرده بورژوازی خدمت می کند بازدارنده است.



## فصل هشتم

### پیدایش کانونهای تازه سرمایه‌داری در جهان

آخرین و مهمترین مسئله مورد بحث ما این است، که آیا با وجود سلطه انحصارات مالی و صنعتی غرب، امکان ایجاد کانون‌های تازه انباشت سرمایه در جهان وجود دارد، یا نه؟ کانون‌هایی که نه تنها بتوانند به‌فرایند انباشت سرمایه، مستقل از نیازها و محدوده سرمایه‌های خارجی بپردازند، بلکه خود به‌تدریج به‌مراکزی برای صدور سرمایه به‌کشورهای دیگر زیر پرچم دولت ملی خود، تبدیل‌شوند.

سرمایه‌کار خود را از گردش\* شروع می‌کند و نقطه عزیمت آن پول است، و با عبور از قلمرو گردش به‌قلمرو تولید به‌صورت سرمایه‌های در گردش و مولد در می‌آید. در یک جا سرمایه به‌تولید کالا، و در جای دیگر به‌خرید و فروش آن می‌پردازد. اما گردش عمومی سرمایه نه تنها شامل دو مرحله از گردش است، بلکه وحدتی است از آن دو که گرچه از هم متمایزند ولی حدائی ناپذیرند، و زمانی که سرمایه از لحاظ تاریخی در حائی تکامل پیدا کرد، شرایط زیست (یعنی ادامه انباشت) خود را نه به‌منزله شرایط پیدایش که به‌منزله شرایط وجودی فراهم می‌سازد، و علت اصلی آن را در این باید دید که در سرمایه

\* Circulation

داری موضوع عمده مالکیت، وسائل تولید است که با کار اجتماعی به وجود آمده است، در صورتی که در نظامات ماقبل سرمایه‌داری موضوع عمده مالکیت، وسائل طبیعی بود. بدین‌سان در سرمایه‌داری مالکیت بروسائل طبیعی تولید جای خود را به مالکیت بر وسائل تولید که محصول کار انسان، یعنی کالا است می‌دهد، و این دگرگونی عظیمی در نظام تولید اجتماعی است.

اما در این نظام نه تنها وسائل تولید، بلکه نیروی کار به کالا تبدیل می‌شود، یعنی به عبارت ساده‌تر تولیدکننده از وسائل کارش جدا شده به‌گردونه بازار افکنده می‌شود. نه تنها وسائل کوچک تولیدی که در تصرف داشت از او جدا شده کالا می‌شود، بلکه نیروی کارش نیز خصوصیت کالا پیدا می‌کند. و این مهمترین مشخصه تولید سرمایه‌داری است.

کشف فرایند کار\* و فرایند ارزش‌سازی\*\* که بیان خلعت دوگانه کار (کار مجرد و کار مجسم) است، و به صورت کالا عرضه می‌شود، مهمترین واقعه در تاریخ اقتصاد سیاسی است. اهمیت بزرگ این مفهوم تازه در این واقعیت قرار داشت که پایه‌ای برای تحقیقات بیشتر در تولید سرمایه‌داری به وجود آورده و امکان داد که بروابط متقابل واقعی این طریقه تولیدی که در پشت پرده ارزش پنهان شده است پی برده شود. یعنی خصوصیات اسرارآمیز مقولات ارزش مبادله و ارزش مصرف آشکار گردد.

ارزش‌های مصرفی دوره قبلی تاریخ، به همان اندازه نتیجه کار انسان است، که ارزش‌های مصرفی دوره تولید کالائی. اما فقط در تولید کالائی محصولات خصوصیت اسرارآمیزی پیدا می‌کنند. بدین‌سان، اظهار اینکه کالا محصول کار انسان است، دردی دوا نمی‌شود، زیرا در همه دوره‌های تاریخی هر آنچه که تولید شده محصول کار بوده است. بلکه

\* Labour process

\*\* Process of Valorisation

مطلب عمده تمایز بین خصلت دوگانه کار است. کار "مجسم"، یا "مفید" خالق ارزش نیست، و فقط اشیاء مصرفی به وجود می‌آورد، مانند کار فلز کار، خیاط، نجار، یافتنده. این نوع کار در فرایند تکنیکی کار\* عمل کرده و برای تملک جهان طبیعی فعالیت مولد و با هدفی است، که طبیعت انجام آنرا برای ادامه زندگی جوامع بشری ضروری ساخته است. اما برخلاف کار "مجسم"، کار "مجرد" یا "عام" خالق ارزش مبادله است. و در فرایند ارزشی شدن\*\* عمل می‌کند. بدیهی است این خصوصیتی است که فقط در نظام اجتماعی سرمایه‌داری می‌تواند ظاهر شود.

نیروی کار زمانی که به کالا تبدیل شد، روابط سرمایه‌داری را با خود تا به اعماق جامعه برده و در سراسر کشور بخش می‌کند. واحدهای حتی بسیار کوچک در گوشه و کنار به تولید ارزش پرداخته و از طریق مبادله به انباشت عمومی سرمایه در مقیاس ملی کمک می‌کنند. ارزش‌های تولیدی هر قدر ناحیز و اندک باشد از جمع آنها که به وسیله شبکه ارتباطات سرمایه‌داری بهم پیوند پیدا می‌کنند. و به سرمایه‌های بزرگی تبدیل می‌شوند. به راستی تولید کوچک و حتی عادات و رفتار تولیدکنندگان بستر مناسبی برای ایجاد روابط سرمایه‌داری است. و تمایز عمده نظام سرمایه‌داری با همه نظامات ماقبل خود در این است که: در سرمایه‌داری زمان کار نه به منزله روزگار کارگر منفرد که به منزله روزگار نامعلوم، تعداد نامعلومی کارگر جلوه می‌کند، و تمامی مسئله روابط تولیدی در همین موضوع نهفته است، و این خود موجب پیدایش گرایش کلیت\*\*\* یافتن سرمایه می‌شود که گرچه به خاطر سرشت خود محدود است، ولی با اینهمه برای تکامل کلی نیروهای تولیدی می‌کوشد.

\* Technical labour-process

\*\* Universalising

\*\*\* Universalizing

کالای صنعتی، حتی به صورت مبادله، هر جا پا می‌گذارد انقلابی در روابط اجتماعی به وجود می‌آورد. "کالا" گرچه به ظاهر چیزی معمولی و عادی به نظر می‌رسد، اما در واقع پدیده‌ای پیچیده و پراز ریزه‌کاری است. این خصوصیت کالا نه‌ناشی از ارزش مصرفی (استعمال) که ناشی از ارزش مبادله است، زیرا از دیدگاه ارزش مصرفی کالا یکی از حوائج انسان را ارضاء می‌کند. توقعی که ما از لباس، کفش، خوراک، وسائل مسکن داریم چیز اسرارآمیزی نیست. اشیا نامبرده که با تلاش انسان تولید شده و دارای خواص طبیعی معینی هستند، مصارف ضروری انسان را تأمین کرده و کاملاً قابل درک می‌باشند. اما اگر به اشیا نامبرده به صورت کالا نگاه شود آنوقت همه چیز تغییر می‌کند.

در برابر هجوم کالاهای ارزان قیمت، حتی دیوارهای تسخیر-ناپذیر چین هم فرو می‌ریزد. اقوام وحشی که تاکنون هیچ تمدنی و ادار به تسلیمشان نکرده بود با همه کینه و نفرتی که از خارجی‌ها دارند در برابر قدرت تازه سر تعظیم فرود می‌آورند. در پشت سر هجوم کالا تمدن بورژوازی یعنی رابطه سرمایه‌داری در گوشه و کنار سرزمین‌های تازه خیمه می‌زند.

کالا ابتدا به صورت اشیا مصرفی و سپس به صورت وسائل تولید یعنی سرمایه، وارد مناطق مختلف می‌شود. سرمایه هنوز گرد راه را از چهره پاک نکرده به تولید مثل می‌پردازد، یعنی دست به کار ایجاد رابطه سرمایه‌داری با تمام عواقب و جنبه‌های آن می‌زند.

نقش تاریخی امپریالیسم در مستعمرات و مناطق عقب مانده ایجاد ساخت طبقاتی همانند ساخت طبقاتی کشورهای قدیمی سرمایه‌داری است. شرط لازم سرمایه‌گذاری صنعتی وجود کارگر صنعتی است. ورود ماشین-آلات تازه، این کار را انجام می‌دهد. و با صنعتی شدن و پیشرفت تجارت، بورژوازی نیز از ترکیب عناصر کمپرادور، زمین‌خوار، واسطه‌ها، کشاورزان

ثروتمند، بوروکراتها شکل می‌گیرد.

کالا و سرمایه‌های امپریالیستی، با سرمایه‌های تجاری، و رباخوار شریک شده، به ایجاد فشرهای سرمایه‌داری بوروکراتیک پرداخته، پایه‌های تولید طبیعی را در دهات متزلزل می‌سازد. و با ایجاد بازارکار و تخصصی کردن محصولات کشاورزی پایه‌های روابط مالکیت فئودالی و قبیله‌ای را سست می‌کند. مهمتر از همه مانند طوفانی ویرانگر تولید کوچک را در سرزمین‌های تازه در هم کوبیده، و برای میلیون‌ها انسان چاره‌ای جز فروش نیروی کار برای تأمین حوائج ضروری زندگی باقی نمی‌گذارد، و بدین‌سان برای انباشت سرمایه، از مردم بومی سرمایه‌متغیر ایجاد می‌کند.

سرمایه متغیر یکی از دو جزء جدائی‌ناپذیر سرمایه را تشکیل می‌دهد. دوگانگی سرمایه (سرمایه ثابت و متغیر) بازتاب جنبه‌های دو گانه ارزش مبادله و ارزش مصرفی است. پایه مادی این تمایز برخصلت‌های متفاوت شکل مصرفی اجزاء ثابت و متغیر عوامل فرایند کار قرار دارد.

شناخت نتایج خصلت دوگانه سرمایه، از لحاظ بحث موردنظر ما یعنی ایجاد مراکز تازه انباشت سرمایه‌داری، دارای نهایت اهمیت است. زیرا اگرچه سرمایه ثابت عمدتاً به‌وسیله سرمایه خارجی تأمین می‌گردد، ولی معمولاً سرمایه‌های خارجی نرخ‌بج می‌دهند، و جز این چاره‌دیگری ندارند، که جزء دیگر سرمایه را از نیروی کار داخل کشور تأمین کنند. نیروی کار در ابتدا بیشتر به‌صورت کار ساده و غیر ماهر عرضه می‌شود، ولی در فرایند تولید و در روند بهره‌برداری از ماشین‌آلات و تجهیزات کامل‌تر، این نیرو مهارت فنی به‌دست آورده به‌ارزش خود، آگاهی یافته و باروری خود را افزایش می‌دهد. نیروی کار رفته رفته وزنه سنگین‌تری را در فرایند توسعه تشکیل می‌دهد. و سلطه سرمایه خارجی را متزلزل

می‌سازد.

سرمایه‌های خارجی برای خنثی کردن اثر سرمایه متغیر در ادامه سلطه خود، به‌وسایل گوناگون از آن حمله محدود ساختن تربیت فنی کارگران بومی، انتخاب مدیران و اداره‌کنندگان از اهالی غیربومی، و انتقال نیروی کار از کشور به‌کشور دیگر می‌پردازند. هم‌چنین برای کنترل نیروی کار مجبورند بخشی از ارزش اضافی حاصله را به‌بوروکرات‌ها و کارگزاران محلی واگذار کنند. این امر آهنگ رشد انباشت سرمایه‌های داخلی را در برابر سرمایه‌های خارجی سریعتر خواهد کرد.

انتقال از تولید ساده کالائی و سرمایه تجاری به‌تولید سرمایه‌داری و سرمایه‌صنعتی یک فرایند پیچیده و طولانی است. اختلاف اصلی بین تولید ساده کالائی و تولید سرمایه‌داری بر این امر قرار دارد که در تولید ساده کالائی تلاقی بین تولیدکننده مستقیم و سرمایه در بازار، و در تولید سرمایه‌داری در قلمرو تولید صورت می‌گیرد.

سرمایه با تلاقی تولیدکننده مستقیم در قلمرو تولید همه‌زنجیر-هائی را که قبلاً "به‌دست و پایش بسته شده بود گسسته، و با ایجاد کنترل بر امر تولید نه فقط تولیدکننده مستقیم را به‌پرولتاریا بدل می‌سازد، بلکه خود را نیز از همه موانعی که در سر راهش برای انباشت وجود دارد آزاد می‌کند.

هر قدر سرمایه بیشتر انباشت می‌شود<sup>۱</sup> و ارزش آن افزایش می‌یابد، آهنگ رشد مقدار مطلق ارزش اضافی و سود سریعتر می‌شود. به عبارت دیگر برای ادامه انباشت باید میزان ارزش اضافی و سود لااقل با همان آهنگ قبلی ادامه یابد. این امر در تولید سرمایه‌داری یک‌قانون عام است. زیرا برای ابقاء آهنگ معینی از انباشت، باید مقدار مطلق ارزش اضافی، سود زیادتر شود. و تنها راه افزایش آن بالا بردن تولید اجتماعی است. به‌همین مناسبت ادامه حیات سرمایه با رشد تولیدبستگی

دارد، و برای اینکه تولید به رشد خود ادامه دهد سرمایه دست به ایجاد نیروهای تولیدی بیشتری می‌زند. و همین مأموریت بزرگ تاریخی سرمایه است.

سرمایه یا باید بمیرد و یا گسترش یابد. زیرا نظام سرمایه‌داری طبق سرشت خود نیروئی پویا و گسترش‌زنا است. و رقابت، نیروی محرک این نظام برای انباشت است. رقابت سرمایه‌داران را وادار می‌سازد، که برای حفظ سرمایه خود بیوسته آن را گسترش دهند، این گسترش از راه انباشت فزاینده صورت می‌گیرد. آهنگ انباشت سرمایه در مدت زمانی طولانی "یک متغیر مستقل" است. و بقیه متغیرها مانند سطح اشتغال صنایع، نرخ بیکاری، نوسان، قیمت‌ها و دستمزدها، و آهنگ تغییرات فنی بدان وابسته است.

آهنگ انباشت سرمایه براساس رشد ناموزون اقتصادی این نظام اجتماعی، که قانون مطلق آن را تشکیل می‌دهد یکسان نیست. زیرا طبق این قانون در سرمایه‌داری اختلاف بین غنی و فقیر، بین مناطق آباد و مخروبه، بین سرزمین‌های پیشرفته و عقب‌مانده، بین کشورهای صنعتی و توسعه نیافته و بالاخره بین شمال و جنوب باقی می‌ماند. در سرمایه‌داری که محرکه اصلی آن تولید برای سود است، آهنگ رشد اقتصادی بین رشته‌های مختلف صنعتی، بین شرکت‌های مختلف و از همه مهمتر بین سرمایه‌های ملی نمی‌تواند یکسان و هم‌آهنگ باشد. از این رو مشاهده می‌شود که سرزمین‌ها و مراکزی که زمانی کانون‌های مهم تمرکز و انباشت سرمایه بوده‌اند در روند مبارزه و رقابت جای خود را به کانون‌های تازه، که تاکنون زیر سلطه سرمایه‌های قدیمی قرار داشتند می‌دهند.

یکی از نتایج حرکت سرمایه و کالاهای امپریالیستی به سوی مناطق عقب‌مانده تشدید نابرابری این مناطق است. زیرا سرمایه معمولاً به سوی سرزمین‌هایی کشانده می‌شود که به علت شرایط مناسب می‌تواند سود

بیشتری را به دست آورد، و همین امر موجب پیشرفت سریع نیروهای تولیدی بعضی از کشورها و عقب ماندگی کشورهای دیگر به علت جذب نیروی کار آنها در سرزمین های دیگر می شود.

از آنچه گفته شد چنین مستفاد می شود که:

۱- جستجو برای سود نیروی محرکه اصلی نظام سرمایه داری است، و حرکت سرمایه برای خودافزایی از پویش درونی آن سرچشمه می گیرد. به همین مناسبت زمانی که سلول های اولیه رابطه سرمایه داری در جامعه ای شکل گرفت، در صورت مناسب بودن عوامل جغرافیائی و اجتماعی، به تجدید تولید خود پرداخته و پس از کسب پیروزی اقتصادی و سیاسی در محدوده مرزهای ملی، در تعقیب سود بیشتر به بازارهای جهانی روانه خواهد شد.

۲- رقابت بین سرمایه ها و سرمایه داران در رشته های مختلف صنعتی موجب انباشت سرمایه است. سرمایه برای اینکه بتواند سر پای خود بایستد باید در میدان مبارزه و رقابت از خود دفاع کرده و به رشد خویش ادامه دهد. برای سرمایه های کوچک نیز راهی به سوی زندگی جزیبکار و موفقیت در مبارزه رقابت آمیز وجود ندارد. سرمایه های ملی در برابر سرمایه های بین المللی بزرگ در مبارزه رقابت آمیز از امتیازاتی مانند وجود نیروی کار ارزان ملی منابع فراوان و مجانی، حمایت دولت برخوردارند. وجود تضاد بین سرمایه های انحصاری، شکاف در بازار جهانی سرمایه، به علت پیدایش روابط متفاوت و متضاد با آن، به سرمایه های کوچک کشورهای در حال توسعه، فرصت مناسبی برای مقاومت در برابر سرمایه های امپریالیستی میدهد. این سرمایه ها با برخورداری از امکانات نامبرده، می توانند حلقه های سلطه فنی و مالی سرمایه های بین المللی را شکسته و راهی به سوی دنیای "آزاد" تکامل سرمایه داری بردارند.



۳- سرمایه (بزرگ و یا کوچک) برای ادامه زندگی باید به نحو گسترش‌یابنده‌ای تجدید تولید کند. در فرایند تجدید تولید سرمایه‌های بزرگ، متمرکز خلق می‌شود. وقفه طولانی در فرایند انباشت موجب مرگ سرمایه‌داری خواهد شد.

۴- سرمایه‌داری، تکامل‌یافته‌ترین نظام تولید کالائی است. ریشه همه تضادهای سرمایه‌داری و قوانین پویش آن از دوگانگی کالا ایجادمی-شود. در سرمایه‌داری وسائل تولید و نیروی کار به کالا تبدیل شده و جنبه کاملاً اجتماعی به خود می‌گیرد. به همین مناسبت این نظام اجتماعی برخلاف نظامات ایستای ماقبل خود دگرگون‌زا و بی‌ثبات است. و هر جا گام می‌گذارد موجب تحولات بنیانی می‌گردد.

۵- قانون رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری نشان می‌دهد، که سرمایه نمی‌تواند بطور هم‌آهنگ و متناسب در همه رشته‌های تولیدی، و در همه مناطق عالم رشد کند. سرمایه در روند جستجو برای سود هر جا محل مناسبی برای رشد و نمو پیدا کند، همانجا آشیانه زده، به تولید مثل پرداخته، پس از تحکیم موقعیت برای تکمیل مأموریت تاریخی خود به سرزمین‌های دیگر سر می‌کشد.

### تاریخ مختصر پیدایش مراکز انباشت سرمایه در جهان

تاریخ کوتاه سرمایه‌داری جهان نمونه‌های زنده‌ای را از تنزل موقعیت اقتصادی و سیاسی کشورهایی که زمانی قدرت‌های نخستین سرمایه‌داری در جهان بودند، و درخشش اقبال قدرت‌های تازه نشان می‌دهد. در ابتدا اولین دولت سرمایه‌داری شهری در ونیز به وجود آمد. و سپس شهرهای دیگر ایتالیا مانند: فلورانس، جنوا، و آملی در راه استقرار نظامات سرمایه‌داری گام برداشتند. اما سرمایه‌داری، تا قبل از

کشفیات قرون ۱۵، ۱۶ گسترش چندانی نیافت. به تدریج مراکز عمده سرمایه‌داری جهان به ترتیب به پرتغال، اسپانیا و هلند انتقال یافت. هلند اولین کشوری بود که نظام مستعمراتی را توسعه داد، و در سال ۱۶۴۸ عمده مبادلات تجاری جهان به وسیله این دولت انجام می‌شد. میزان سرمایه‌های انباشت شده در این کشور به حدی افزایش یافت، که کل آن از مجموع میزان کل سرمایه در دیگر کشورهای سرمایه‌داری اروپا در آن زمان بیشتر بود. اما نظام سرمایه‌داری هلند به‌طور عمده جنبه تجارتي داشت تا صنعتی.

انگلستان در قرون هیجدهم و نوزدهم به‌صورت عمده‌ترین پایگاه سرمایه‌داری جهان در آمد و با تکیه بر صنایع نیرومند خود، پس از پیروزی در جنگ‌های ناپلئونی و اضمحلال امپراطوری اسپانیا و پرتغال تجارت جهانی را به انحصار خود در آورد. سیاست تجارت خارجی انگلستان بر پایه تجارت آزاد استوار شده بود، زیرا این کشور با برخورداری از برتری صنایع نیرومند خود می‌توانست در بازار جهانی نوعی انحصار کامل برای فروش محصولات انگلیسی به دست آورد. امپریالیسم بریتانیا در نیمه دوم قرن نوزدهم، یک تقسیم‌کار مصنوعی بر جهان تحمیل کرد. و می‌کوشید از پیدایش مراکز انباشت سرمایه در سرزمین‌های دیگر جلوگیری کند. اما با اینهمه و با وجود موانعی که امپراطوری بریتانیا برای جلوگیری از پیدایش صنایع نو و تراکم سرمایه در کشورهای دیگر به عمل می‌آورد، تا پایان قرن نوزدهم کانون‌های انباشت تازه سرمایه در اروپا، و آمریکا و ژاپن به وجود آمد. بدین‌سان به‌سلطه مطلق سرمایه‌های انگلیسی بر کره ارض پایان داده شد. به‌ویژه در سال‌های آخر قرن نوزدهم سرمایه‌داری آمریکا، ژاپن و آلمان از رشد فوق‌العاده‌ای برخوردار شدند.

در مدتی کوتاه حجم تولیدات صنعتی آمریکا و آلمان به حدی رسید، که در دهه اول قرن بیستم بر حجم تولیدات صنعتی بریتانیا

پیشی گرفت .

درسال‌های دهه ۱۹۱۰ که سرمایه‌های صنعتی انگلستان توفیق و برتری خود را نسبت به سرمایه‌های کشورهای دیگر از دست داده بود، مشکلات بزرگ جهانی در برابر آنها قرار گرفت . بریتانیا تا سال ۱۸۷۰ یک سوم کلیه محصولات صنعتی را در جهان تولید می‌کرد، اما تا سال ۱۹۱۳ این نسبت تا ۱۴ درصد تنزل پیدا کرد<sup>۱</sup> . در هر صورت تا پایان قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم به‌تاخت و تاز بلامنازع سرمایه‌ها و کالاهای انگلیسی در جهان خاتمه داده شد .

رشد سریع روابط سرمایه‌داری در آمریکا، و تبدیل آن کشور به قدرت درجه اول سرمایه‌داری جهان، که خود زمانی مستعمره انگلستان شمرده می‌شد، نشان می‌دهد که چگونه در یک شرایط مناسب روابط سرمایه‌داری با سرعتی فوق‌العاده شکل گرفته و گسترش می‌یابد .

نظامات سرمایه‌داری علیرغم اعمال سلطه انحصاری و ایجاد موانع مصنوعی توسط قدرت‌های سرمایه‌داری کهن به‌مناطق قدیمی محدود نمانده، و به‌هر سرزمینی که انتقال یافت شرایط رشد و توسعه خود را به‌وجود آورد . استعمار کهن و امپریالیسم هر دو، هر یک به‌نحوی با وجود موانعی که خود در راه صنعتی شدن و انباشت سرمایه در مستعمرات به‌وجود می‌آوردند، مأموریت تاریخی خود را در تبدیل سرزمین‌های نو یافته (مانند استرالیا و آمریکای شمالی) ، و قدیمی (بطور عمده آسیایی و آفریقایی) به‌کشورهای سرمایه‌داری انجام دادند .

روابط سرمایه‌داری در کشورهای نظیر استرالیا، آفریقای جنوبی، زلندنو، و کانادا سریعتر شکل گرفته و تکامل پیدا کرد . زیرا در این سرزمین‌ها عدم سلطه روابط اقتصادی ماقبل سرمایه‌داری، مانند روابط فئودالی و یا قبیله‌ای، و کمی جمعیت بومی و مهاجرت سفیدیوستان که خود حامل روابط سرمایه‌داری بودند، به‌استقرار این مناسبات میدان داد . از همین رو ادعای استقلال‌طلبی در مستعمرات ابتدا در مناطقی شروع

شد که از لحاظ زبان، سنت‌ها، فرهنگ، نژاد و مذهب، با سرزمین‌های مادر سرمایه‌داری دارای وجوه مشترک بودند. انگلیس‌های سفیدپوست مسیحی آمریکائی و یا استرالیائی، بجدائی از سرزمین مادری خود (بریتانیا)، و تشکیل بازار مستقل داخلی ذوق و شوق بیشتری نشان دادند تا هندیان و مسلمانان و بی‌مذهب‌های سیاه‌پوست یا قهوه‌ای رنگ آفریقائی و هندی، یعنی آنها که از لحاظ سوابق فرهنگی، ملی و مذهبی به‌کلی با استعمارگران انگلیسی تفاوت داشتند. وجود اصل و نسب انگلیسی ساکنین سرزمین‌های نویافته، و پیوندهای گوناگون مادی و معنوی آنها با سرزمین مادری و سرمایه‌های انگلیسی، مانع آن نگردید که جنبش استقلال‌طلبی در آن سرزمین‌ها به‌سلطه سرمایه‌داری انگلیس پایان ندهد.

توسعه و انتشار روابط سرمایه‌داری، شرایط دگرگونی عمیق وریشم‌داری در جهان به‌وجود آورد، و موجب تحولات عظیم بنیانی گردید. در ابتدا رابطه بین کشورهای پیشرفته، و عقب‌مانده (مستعمره و وابسته) برپایه زور قرار داشت. غارت و چپاول علنی مستعمرات توسط کشورهای استعمارگر، و باج و خراجی که این کشورها می‌پرداختند، اشکال عام رابطه اقتصادی را تشکیل می‌داد. به‌تدریج عامل زور جای خود را به روابط "عادی" اقتصادی، تجاری، و سرمایه‌گذاری داد. به‌موازات پیدایش هسته‌های سرمایه‌داری در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره بورژوازی در حال رشد آن کشورها به‌طور عمده به‌دو بخش تقسیم شد: بورژوازی دلال، که نماینده فروش کالاهای خارجی، و یا عامل سرمایه بیگانه در بهره‌برداری از ثروت‌های ملی بود، و بورژوازی ملی که به‌اشکال مختلف صنعتی، تجارتنی، معدنی و حتی به‌صورت فکری-هائی از سرمایه‌داری دولتی ظاهر شده، و خواهان کنترل اقتصاد کشور به‌وسیله بورژوازی بومی گردید. تا زمانی که روابط فئودالی و قبیله‌ای، روابط حاکم اقتصادی را در این کشورها تشکیل می‌داد، و قدرت حاکمه

داخلی در دست نمایندگان سیاسی طبقات فئودال و رؤسای قبایل با شرکت بورژوازی وابسته قرار داشت، انحصارات امپریالیستی به کمک طبقات ارتجاعی داخلی، به غارت ثروت‌های ملی آن کشورها می‌پرداختند. ولی به موازات گسترش روابط بورژوائی در این کشورها، نرخ تراکم سرمایه در آنها، نیز افزایش بیشتری پیدا کرده، و تضادهای بالقوه و بالفعل با سرمایه خارجی به وجود آمده و قوام پیدا کرد.

بدیهی است انباشت اولیه سرمایه، و همچنین انباشت سرمایه‌داری در همه کشورهای مستعمره و وابسته سابق، همزمان، هم‌آهنگ، انجام نمی‌شود. در هر یک از این کشورها به تناسب ساختمان اجتماعی آنها قبل از هجوم استعمار، میزان سرمایه‌های تجاری و رباخوار در آن کشورها، وجود منابع طبیعی فراوان و مواد خام، وجود نیروی کارگر، سابقه صنایع دستی قدیمی، و بالاخره چگونگی و شکل رابطه حکومت‌های استعماری با آن کشورها، انباشت سرمایه به نسبت‌ها و نرخ‌های مختلف صورت می‌گیرد.

تحلیل قوانین سرمایه‌داری نشان می‌دهد، که در اوضاع واحوال کنونی جهان، نه تنها امکان تبدیل نظامات عقب مانده سرمایه‌داری به نظامات صنعتی پیشرفته وجود دارد، بلکه حتی این امکان هست که بعضی از کشورهای در حال توسعه به قطب‌های جدید انباشت سرمایه بدل شوند.

سرمایه بهر مناسبتی به کشورهای مستعمره و وابسته راه یابد، روابط سرمایه‌داری را با خود حمل می‌کند. این رابطه با وجود همه محدودیت‌های پیش گفته، شروع به رشد و نمو خواهد کرد. اگرچه این رشد ممکن است در ابتدا بسیار کند، ناهم‌آهنگ و گسسته باشد، ولی در هر حال هر کجا ریشه زد دیگر نمی‌توان جلوی رشد آن را گرفت. آنچه که اهمیت دارد شکل گرفتن رابطه سرمایه‌داری

است، حتی اگر وسائل تولید و ثروت‌های اجتماعی به‌مناسبت‌هایی مثلاً "وقوع جنگ و یا بحران‌های اقتصادی از میان برود، رابطه سرمایه‌داری که در آن جماعات ریشه زده، شرایط مناسب رشد خود را دوباره به وجود خواهد آورد، و با قدرت بیشتری دوره رشد و نمو را از سرخواهد گرفت.

مثلاً "کشور آلمان در شصت سال گذشته دو بار با شکست‌نظامی هلاکت‌باری مواجه شد، در جریان جنگ بسیاری از کارخانجات و وسائل تولیدی و زیربنای اجتماعی آن کشور ویران شده، و یا وسیله‌پرداخت غرامات جنگی گردید، ولی به‌علت تثبیت و ریشه‌دار بودن رابطه سرمایه‌داری در آن کشور، توسعه و تکامل اقتصادی از نو آغاز شد، حتی از بین رفتن کارخانجات کهنه در جریان جنگ به سرمایه‌داری آلمان کمک کرد که با ایجاد تکنیک بهتر و تأسیس کارخانجات تازه‌تر، با سرعت و نیروی بیشتر به‌تجدید ساختمان اقتصاد ملی و انباشت سرمایه پردازد، و در ظرف مدتی کوتاه از لحاظ حجم تولیدات صنعتی بر کشورهای فاتح جنگ نظیر فرانسه و انگلستان سبقت گیرد.

کشورهای جهان سوم نیز حال در حوزه عمل قوانین عام سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند. سال‌های آینده ناظر پیدایش مراکز انباشت تازه سرمایه خواهد بود.

#### افزایش بهای نفت و بعضی از مواد اولیه

عمده‌ترین اقلام کالاهای صادراتی کشورهای در حال توسعه و مهم‌ترین منبع تأمین ارز خارجی آنها را مواد اولیه استخراجی مانند نفت، گاز طبیعی، مس، قلع، قهوه، کاکائو و کائوچو تشکیل می‌دهد. به‌همین مناسبت مرکز ثقل مبارزه کشورهای در حال توسعه و سرمایه‌داری

غرب در چند سال گذشته بر تعیین بهای کالاهای نامبرده قرار گرفته است. علاوه بر آن در میان کشورهای در حال توسعه آنهایی که دارای ذخایر زیرزمینی فراوانی هستند، امکان رشد اقتصادی سریعتری را دارا می‌باشند. زیرا بدون داشتن مواد اولیه به‌حد کافی، امکان رشد سریع صنعتی، به‌ویژه در مراحل نخستین تشکیل سرمایه، وجود ندارد. تصادفی نیست که تقریباً همه کشورهای بزرگ صنعتی جهان مانند آمریکا، شوروی، انگلستان، فرانسه و آلمان از منابع غنی معدنی و کشاورزی برخوردار بوده‌اند.

در مبارزه برای دفاع از ثروت‌های طبیعی و افزایش بهای فروش آنها در بازار جهانی، کشورهای صادرکننده نفت در صف اول قرار دارند. کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) به‌پاس مبارزه مشترک و هم‌آهنگ خود توانسته‌اند به پیروزی‌های بزرگی در برابر دولت‌ها و سرمایه‌های بزرگ امپریالیستی دست یابند.

پیدایش اوپک در تاریخ تکامل اقتصادی مستقل جهان سوم دارای اهمیت بسیار است. اوپک مظهر ظهور نیروهای تازه اقتصادی در جهان سوم است. در آغاز پیدایش این سازمان در سال ۱۹۶۳، کسی تصور نمی‌کرد اوپک بتواند به یک مبارزه واقعی و اساسی علیه سرمایه‌های امپریالیستی دست بزند. زیرا اولاً، منابع نفت در اختیار هفت شرکت بین‌المللی استاندارد اویل اف نیوجرسی، رویال داچ شل، موبیل اویل، تکزاکو، گلف اویل، استاندارد اویل آف کالیفرنیا، و بریتیش پترولیوم، (هفت خواهر)، قرار داشت که از مهمترین و نیرومندترین شرکت‌های چند ملیتی به‌شمار می‌آیند. این شرکت‌ها کنترل انحصاری، اکتشاف، استخراج، تصفیه و فروش مواد نفتی را در جهان سرمایه‌داری در دست داشتند، و سوابق آنها در کودتای سازی و توطئه‌چینی علیه حاکمیت و استقلال کشورهای تولیدکننده نفت مشهور خاص و عام است.

ثانیاً، مواد نفتی مهمترین ماده انرژی‌زا در جهان کنونی است،

و زندگی اقتصادی جهان، لاقلاً در شرایط کنونی، حتی لحظه‌ای نمی‌تواند بدون نفت ادامه یابد.

ثالثاً، خریداران عمده مواد نفتی را کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تشکیل می‌دهند، و ادامه حیات صنایع، رشد اقتصادی آنها، دقیقاً به جریان فزاینده نفت مربوط می‌شود. هر تغییر و نوسانی که در بهای نفت به وجود آید، بازتاب عمیق و فوری در سطح قیمت‌ها در بازار بین‌المللی داشته، و موجب دگرگونی‌های بزرگی در زندگی اقتصادی جهان می‌گردد. به همین مناسبت کشورهای امپریالیستی با دقت و نگرانی مراقب تغییرات قیمت نفت هستند.

رابعاً، بخش عمده منابع نفتی جهان در کشورهای قرار دارد که به اصطلاح به نام "معتدل" یا "محافظه‌کار" گروه‌بندی شده‌اند. اما خصلت محافظه‌کاری این کشورها که معمولاً به وابستگی اقتصادی به سرمایه‌ها و کشورهای عمده امپریالیستی تعبیر می‌شود، هرگز مانع آن نشد، که این کشورها در مبارزه برای افزایش بهای نفت از کشورهای به اصطلاح "تندرو" یا "رادیکال" عقب بمانند.

برای مدت هشت سالی که از تاریخ تشکیل اوپک می‌گذشت این سازمان تقریباً به هیچ مبارزه عمده‌ای برای ملی کردن صنایع نفت و برقراری کنترل خود بر ثروت ملی دست نزد، اما برای اولین بار در ژانویه ۱۹۷۱ کشورهای اوپک نخستین گام را برای دفاع از منابع خود به‌طور دسته‌جمعی برداشتند. و در بیست و دومین جلسه فوق‌العاده‌ای که در فوریه ۱۹۷۱ در تهران تشکیل شد، برای توزیع عادلانه درآمد نفت به تصمیم مشترک رسیدند، و همه تلاش‌ها و تحریکات شرکت‌های نفتی را برای ایجاد تفرقه و شکاف بین خود خنثی کردند.

در جلسه تهران تصمیم گرفته شد هر یک از شرکت‌های نفت‌گانه که از قبول شرایط کنفرانس اوپک امتناع نماید، کشورهای عضو اوپک از



صدور نفت خود به وسیله آن شرکت جلوگیری کنند. در این کنفرانس شرکت‌های نفتی مکلف شدند، علاوه بر حقوق پرداختی طبق پیمان‌های جاری در سال ۱۹۷۱، ۱۲۰۰ میلیون دلار و بتدریج تا سال ۱۹۷۵ سالانه ۳۰۰۰ میلیون دلار به کشورهای صادرکننده نفت بپردازند.

از این پس تحت فشار اوپک و مبارزه مستقل اعضای آن، کمپانی‌های نفتی مجبور شدند هر ساله امتیازهای تازه‌ای به صورت بالا بردن حق الامتیاز و یا مشارکت در صنایع نفت به کشورهای عضو اوپک بپردازند. روشن بود مبارزه‌ای که آغاز شده هنوز روزهای اول خود را می‌گذراند، با گذشت زمان و افزایش قدرت اقتصادی کشورهای اوپک، احتمال پیروزی کامل آنها بر شرکت‌های نفتی بیشتر خواهد شد.

این مبارزه در سال ۱۹۷۳ به اوج خود رسید. کشورهای عضو اوپک با استفاده از فرصت پیش آمده در جنگ اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳ و تحریم نفتی اعراب، بهای فروش نفت خود را به شرکت‌های نفتی تا حدود چهار برابر افزایش داده و به رقم بی‌سابقه ۱۱/۶۵۱ دلار رساندند. بدین سان به افسانه سلطه همیشگی و شکست‌ناپذیری انحصارات بزرگ امپریالیستی پایان داده شد. این اولین مبارزه نتیجه‌بخش و دستم‌جمعی نظامات سرمایه‌داری رو به توسعه در برابر سرمایه‌داری کهن و پیشرفته بود.

افزایش بهای نفت ضربه غیرقابل منتظره و دردناکی برای سرمایه انحصاری بین‌المللی بود، و موجب سراسیمگی و بحران شدیدی در غرب گردید. نشریه معتبر بررسی استراتژیک\*، که بطور سالانه از طرف مؤسسه بین‌المللی برای مطالعات استراتژیک\*\* در لندن منتشر می‌شود، درباره اثر افزایش بهای نفت در غرب می‌نویسد، این حادثه:

\* Strategic Survey

\*\* International Institute for Strategic Studies

"بزرگترین تکان و بزرگترین واقعه در سال‌های اخیر است"،  
 حادثه مذکور، نه تنها در مقایسه با معیارهای جاری، بلکه از بعضی  
 جهات در مقایسه با معیارهای دوپست سال گذشته پس از انقلاب صنعتی  
 مهمترین حادثه به‌شمار می‌رود. . . . . این نخستین بار است که دولت-  
 های عمده صنعتی در برابر فشار دولت‌های ماقبل صنعتی زانو می‌زنند. . . . .  
 پیروزی اوپک هم به‌انحصار قدرت کسانی که از آن بهره می‌بردند و هم  
 بهرنج کسانی که از آن صدمه می‌دیدند پایان داد و دورنمای کاملاً"

#### جدول شماره یک<sup>۴</sup>

تولید نفت خام در کشورهای خاورمیانه

هزار میلیون بشکه در روز

۱۹۷۵	۱۹۷۳	۱۹۷۲	
۶/۸۲۷	۷/۳۴۴	۵/۷۳۳	عربستان سعودی
۵/۳۸۶	۵/۸۹۷	۵/۰۵۳	ایران
۲/۲۶۲	۱/۹۳۲	۱/۴۳۰	عراق
۱/۸۳۸	۲/۷۳۵	۲/۹۹۹	کویت
۱/۴۸۰	۲/۱۸۲	۲/۲۰۰	لیبی
۱/۳۹۷	۱/۳۰۷	۱/۰۵۰	ابوظبی
۴۷۶	۵۲۷	۵۶۵	منطقه بیطرف
۴۳۹	۵۷۰	۴۸۳	قطر
۳۴۰	۲۹۳	۲۸۲	عمان
۳۸	—	—	شارجه
۲۵۴	۲۲۰	۱۵۴	دوبی
۶۱	۶۸	۷۰	بحرین
<hr/>			
۲۰/۷۹۸	۲۳/۰۹۳	۲۰/۰۱۹	جمع کل

تازه‌ای برای تعادل سیاسی جهان باز نمود، "افزایش بهای نفت بزرگترین واقعه مهم سیاسی پس از انقلاب چین هشمار می‌آید." ۳

طبق جدول شماره ۱ میزان استخراج نفت در کشورهای خاورمیانه بین سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ تقریباً "افزایشی پیدا نکرد، به طوری که در سطح ۲۰ میلیون بشکه در روز ثابت ماند. ولی بهای نفت در همان مدت از ۱۰/۳۴۵ میلیون دلار به ۷۶/۲۹۳ میلیون دلار یعنی حدود هفت برابر و نیم افزایش یافت. (جدول شماره ۲)

### جدول شماره ۲

درآمد کشورهای عمده صادرکننده نفت در خاورمیانه  
(به میلیون دلار) ۵

۱۹۷۵	۱۹۷۳	۱۹۷۲	
۲۵/۶۷۵	۵/۵۰۰	۳/۱۰۷	عربستان سعودی
۱۹/۱۰۰	۴/۵۰۰	۲/۳۸۰	ایران
۸/۶۴۰	۱/۷۰۰	۵۷۵	عراق
۷/۵۰۰	۱/۹۰۰	۱/۶۵۷	کویت
۶/۵۰۰	۷۹۸	۶۲۶	ایالات متحده
۵/۶۷۰	۲/۳۰۰	۱/۵۹۸	لیبی
۱/۶۹۰	۴۰۹	۲۵۵	قطر
۱/۲۳۱	۱۷۷	۱۲۲	عمان
۲۸۷	۳۶	۲۶	بحرین
<hr/>	<hr/>	<hr/>	
۷۶۲۹۳	۱۷۳۱۴	۱۰۳۱۴	جمع کل

کشورهای تولیدکننده نفت پس از کسب این پیروزی بزرگ اقدامات گسترده‌ای برای ملی کردن صنایع نفت ایجاد صنایع ملی گاز و پتروشیمی ایجاد تصفیه‌خانه‌های بزرگ نفت با سرمایه‌های ملی آغاز کردند. هم-چنین این کشورها اقدام به فروش مستقیم مقداری از نفت خود در بازارهای بین‌المللی نمودند، بدین‌سان به انحصار فروش نفت جهان توسط هفت خواهر نفتی پایان داده شد.

ایجاد مجموعه‌های عظیم صنایع نفت در کشورهای عضو اوپک که کنترل کامل آنها در دست خود آن کشورها قرار دارد، حادثه مهمی از لحاظ اقتصاد بین‌المللی به‌شمار می‌رود زیرا برای نخستین بار کشورهایی از جهان سوم قادر شدند مالکیت و اداره صنایع بزرگ و پیچیده و سرمایه‌بری را در اختیار بگیرند.

بدیهی است کشورهای بزرگ غربی هرگز راضی به افزایش بهای نفت که به خرید ارزان آن عادت کرده‌اند، نبودند، و همواره سعی داشتند بهای نفت را که عمده‌ترین ماده انرژی‌زاست پائین بیاورند. مثلاً "طبق آمار، ارزش یک بشکه نفت در سال‌های دهه ۱۹۶۰ به جای اینکه متناسب با افزایش بهای سایر کالاها افزایش یابد، تا مبلغ ۱/۷۸ دلار کاهش پیدا کرد.

افزایش قیمت نفت و اقدام متحد و مستقلانه کشورهای نفت‌خیز با عصبانیت محافل حاکمه آمریکا و اروپا مواجه شد. انحصارگران که خود سالها با تحمیل قیمت انحصاری و کسب سود فوق‌العاده، اقتصاد جهان را به‌زیر سلطه خود در آورده بودند، کشورهای تولیدکننده نفت را به تشکیل کارتل نفتی، و تحویل قیمت انحصاری که بیش از بهای واقعی آن است متهم ساختند.

تردیدی نیست که بالا رفتن قیمت نفت و در هم شکستن کنترل انحصاری امپریالیست‌ها بر این کالای گرانبها و ممتاز، موجب تکان‌های شدید پولی و مالی در جهان گردیده، و بخشی از درآمدهای ملی کشور-

های پیشرفته سرمایه‌داری را به کشورهای تولیدکننده نفت منتقل ساخت، و در نتیجه فرایند رکود اقتصادی را در غرب تشدید کرد.

اما ریشه‌های بحران اقتصادی و رکود و تورم مزمونی که مدتهاست اقتصاد غرب را در خود فرو برده، بیش از هر چیز از ساخت اقتصادی و اجتماعی و نظامات حاکم بر آنها ناشی می‌شود، تا از افزایش بهای مواد خام.

در آغاز جمعی که مانند همیشه به دنبال علل "پشت پرده" می‌گردند چنین شایع کردند، که گویا افزایش بهای نفت با اشاره سرمایه‌های آمریکائی، که از رشد سریع سرمایه‌های اروپائی به‌ویژه آلمانی، و هم‌چنین ژاپنی در سال‌های دهه ۱۹۶۰ نگران شده‌اند، صورت گرفته است. اینها استدلال می‌کردند چون آمریکا خود تولیدکننده نفت است، و عمده احتیاجات نفتی خویش را خود تأمین می‌کند، بنابراین افزایش بهای نفت زیانی به اقتصاد آن کشور وارد نخواهد کرد.

اما برخلاف چنین ادعائی با اینکه تولیدات نفتی سالانه آمریکا حدود ۵۰۰ میلیون تن است، ولی این کشور مجبور است برای مصرف صنایع عظیم خود سالانه بیش از ۳۰۰ میلیون تن نفت از خارج وارد کند. این مقدار بیش از کل میزان مصرف مواد نفتی فرانسه و انگلستان است.<sup>۶</sup> و بطوری که پیش‌بینی می‌شود ذخایر نفتی آمریکا در پانزده سال آینده به پایان خواهد رسید.

اما حتی اگر فرض شود که آمریکا بتواند همه نیازهای نفتی... خود را از منابع داخلی تأمین کند، در این صورت نیز سرمایه‌های آمریکائی که بر اقتصاد غرب سلطه دارند، و به وسیله شرکت‌های بین‌المللی جریان‌های اقتصادی جهان سرمایه‌داری را در دست دارند، ناچارند از کاهش بهای نفت، یعنی کالائی که ادامه فعالیت صنعتی غرب این چنان بدان وابسته است، جانبداری کنند.

بعدها سیر امور نشان داد که انحصارات آمریکائی نه تنها هیچ گونه محرکی برای افزایش بهای نفت نداشتند، بلکه برعکس در رأس مبارزه کشورهای عمده مصرف‌کننده نفت برای پائین آوردن دوباره بهای آن قرار گرفتند. در مقابل کشورهای اروپائی و به‌ویژه دولت فرانسه، محافل حاکمه آمریکائی را به‌بردباری و یافتن راه‌حل‌های سالم‌آمیز حل مسئله نفت دعوت کردند. اظهارات گستاخانه رهبران وزارت خارجه و دفاع آمریکا، و حملات مطبوعات وابسته آن کشور به کشورهای اوپک، و از آنجمله بهانه قرار دادن نقض حقوق بشر در بعضی از این کشورها، جای شک و شبهه‌ای باقی نگذاشته است که دولت آمریکا آماده بوده است در صورت موافقت متحدین اروپائی و مساعدت اوضاع جهانی، برای وادار ساختن کشورهای اوپک به تسلیم در برابر کشورهای غربی، از نیروی نظامی استفاده کند.

سپس گفته شد، که کشورهای اوپک زیر فشار و تحت تأثیر کشورهای نظیر لیبی و عراق با افزایش بهای نفت موافقت کرده‌اند. صرف‌نظر از اینکه بین ساخت اقتصادی کشورهای که به "رادیکال" مشهور شده‌اند، و آنها که "معتدل" نامیده می‌شوند، تفاوت کیفی بنیانی وجود ندارد، امکان نداشت بدون تأیید و پافشاری قاطع به اصطلاح "معتدلها" بهای نفت افزایش یابد. زیرا قبل از هر چیز تولیدکنندگان اصلی مواد نفتی را همین "معتدلها" تشکیل می‌دادند. نیاز شدید بعضی از کشورهای "معتدل" به درآمد نفت و موقعیت استوار آنها در جهان غرب بیش از هر عامل دیگری در افزایش قیمت نفت مؤثر بوده است.

به‌همین مناسبت برای یافتن راز افزایش بهای نفت به‌جای اینکه در جستجوی علل "ماوراءالطبیعه" و رقابت‌های انحصاری در جهان باشیم، بهتر است به تحقیق درباره ساخت اقتصادی و اجتماعی کشورهای صادر-